

بررسی حکم سه طلاق در یک مجلس از دیدگاه فقه امامیه و اهل سنت

□ غلام حسین گنایی *

چکیده

یکی از موضوعات مهم در بحث طلاق در اسلام، سه طلاق در یک مجلس است. پژوهش پیش رو به دنبال بررسی نظرات فقهای دو فرقه بزرگ اسلام یعنی اهل تشیع و اهل تسنن در این زمینه است. تحقیق و پژوهش نگارنده حاکی است که در دیدگاه فقهای اهل تشیع، موضوع طلاق سوم تابع قواعد خاصی است که براساس آن موضوع سه طلاق در یک مجلس اساساً یک طلاق محسوب می شود و در طلاق سوم جهت رجوع مجدد به محلل نیاز پیدا می کند. ولی از نظر عموم فقهای اهل تسنن سه طلاق در یک مجلس امری پذیرفته شده و سه طلاق تلقی می گردد و هیچگاه امکان رجوع ندارد.

پژوهشگر در ادامه دلایل هر یک از دیدگاه غالب فقهای اهل تشیع و اهل تسنن در این زمینه که بر آیات قرآن، سنت و اجماع استوار است، را تبیین کرده است و در این تحقیق سعی خواهد شد که با نقد و ارزیابی دلایل هر کدام از فرق اهل تسنن و اهل تشیع دریابید که کدام یک از فرق حکم صحیح را از آیات قرآن و سنت استخراج نموده و به آن عمل می کند. **واژه های کلیدی:** طلاق سوم، محلل، اهل تشیع، اهل تسنن.

مقدمه

سه طلاقه کردن اصطلاحی است فقهی که بر اساس فقه اهل تشیع و فقه اهل تسنن تعاریف متفاوتی دارد. بنا بر فقه اهل تشیع سه طلاقه کردن زن وقتی تحقق می‌پذیرد که مردی همسر خود را طلاق دهد، سپس در ایام عده رجوع کند یا پس از تمام شدن وقت عده با او ازدواج کند، آنگاه برای بار دوم همسر خود را طلاق دهد و همانند بار اول یا در ایام عده به زن مراجعه کند یا پس از انقضای مدت عده با او ازدواج کند، آنگاه برای بار سوم همسر خود را طلاق دهد. این زن سه طلاقه به شمار می‌آید و در این صورت، مرد حق ازدواج مجدد با او را نخواهد داشت مگر این که به اصطلاح فقها محلل پیدا شود، یعنی آن زن با مرد دیگری غیر از شوهر اولش ازدواج کند. در چنین صورتی اگر شوهر دومش از دنیا برود یا آن زن را طلاق دهد، پس از پایان زمان عده، شوهر اول می‌تواند با او ازدواج کند، پس همان گونه که ملاحظه شد، سه طلاقه کردن در سه مرحله و سه زمان صورت می‌گیرد و بنا بر فقه اهل تشیع، نمی‌توان همسر خود را در یک نوبت سه طلاقه کرد؛ ولی فقهای اهل تسنن سه طلاقه کردن در یک مجلس را نیز صحیح و معتبر می‌دانند و احکام سه طلاقه را در باره‌ی آن صادق می‌شمارند.

یکی از مسائلی که موجب سختی در زندگی و از هم پاشیدگی خانواده‌ها و قطع روابط خانوادگی در بسیاری از کشورهای اسلامی شده، مسأله تجویز سه طلاق در یک مجلس است؛ به این صورت که طلاق دهنده بگوید: «أنتِ طالق ثلاثاً» و یا در یک مجلس سه بار صیغه «أنتِ طالق» را تکرار کند؛ زیرا این گونه طلاق دادن، سه طلاق حقیقی محسوب شده و مادامی که زن، با مرد دیگری ازدواج نکرده، بر شوهرش حرام می‌شود. از دیدگاه اکثر علمای اهل سنت، برای طلاق هیچ شرطی که جلوی سرعت وقوع آن را بگیرد، مانند حیض نبودن زن، پاکی بدون آمیزش و یا لزوم حضور دو عادل، مشروط نیست. بنابراین چه بسا خشم بر مرد مستولی شود و زن را در یک مجلس سه بار طلاق دهد و آنگاه که خشمش فرو نشست، بر عملی که انجام داده به حدی پشیمان شود که زمین با همه وسعتش بر او تنگ شود و به دنبال راه فراری از آثار بد آن بگردد، ولی رهایی از این مشکل را نزد امامان مذاهب چهارگانه و فقهای آنها نمی‌یابد و در نتیجه فرومانده، مورد سرزنش دیگران قرار می‌گیرد و پرسش و جستجو چیزی بر او جز نفرت از فقه و

فتاوی آنان نمی‌افزاید. {سبحانی، جعفر، الإنصاف في مسائل دام فيها الخلاف، تعداد جلد: ۳، ناشر: مؤسسه امام صادق علیه السلام، قم- ایران، تاریخ نشر: ۱۴۲۳ هـ.ق، چاپ: اول، ج ۲، ص ۶۵}.

بستن باب اجتهاد در مقابل امت و منع اندیشمندان از استنباط احکام شرعی از کتاب و سنت، بدون اینکه به رأی و نظر امام خاصی ملتزم باشند، مشکلات زیادی را در رابطه با مسائل خانواده به وجود آورده است. نویسنده اهل سنت، محمد حامد الفقی، رئیس انجمن «انصار السنّة المحمدیه» می‌گوید: «پیوند خانوادگی که خداوند آن را با ریسمان زوجیت تحکیم کرده است، در آستانه از هم پاشیدگی است و بلکه در بسیاری از طبقات اجتماعی از هم پاشیده شده است. ریشه این مسأله سنت‌های بدی است که در ازدواج، رواج یافته و فقهای قدیم و جدید هم آن را تقویت کرده‌اند؛ به صورتی که طلاق، بیشتر به بازیچه و یا قید و بند تبدیل شده است. من در زندگی کاری ام، با مردان و زنانی برخورد کرده‌ام که بدشانسی، آنها را به مشکل طلاق دچار کرده و با در ماندگی به این خشک مغزان مراجعه می‌کنند تا راه حلی فرا رویشان بگذارند، اما آنها جز بر پیچیدگی مسأله، چیزی نمی‌افزایند». {يقول الکاتب محمد حامد الفقی رئیس جماعة أنصار السنة المحمدية: «إنّ رابطة الأسرة التي وثّقها الله برباط الزوجية وهتّ وکادت أن تنفصم عروتها، بلى قد انفصمت في كثير من الطبقات وكان منشأ ذلك، ما استتّه الناس في الزواج من سنن سيئة وما شدّد الفقهاء قديماً وحديثاً في الطلاق حتّى جعلوه أشبه بالعبث واللعب أو بالأصار والأغلال، وکم لمست فيما عرض لي في حياتي الوعظية، شقاء كثير من الأزواج الذين أوقعهم سوء حظهم في مشكل من مشاكل الطلاق فيطلبون حلها عند أحد أولئك الجامدين فلا يزيدها إلا تعقيداً».

محمد، حامد الفقی، نظام الطلاق في الإسلام، ص ۶}.

ما می‌دانیم که شریعت اسلام، شریعت سهله است و هیچ گونه حرجی در آن نیست و این باعث می‌شود که اندیشمندان مخلص، این مسأله را آزادانه و به دور از بحثهای خشک اندیشان که در مقابل خود، باب اجتهاد در استنباط احکام شرعی را بسته‌اند و همچنین به دور از بحثهای هوس بازان ویرانگر که خواهان جدایی امته از اسلام هستند، از نو، بررسی و بدون هیچ گونه پیش داوری، حکم این مسأله را از کتاب و سنت پیدا کنند. امید است که خدا بعد از این، وضع تازه‌ای فراهم کند و چه بساگره پیش آمده باز شود و مفتیان، از این تنگنا (که تقلید از مذاهب ایجاد کرده) راه فراری پیدا کنند.

نقل آرای فقها در مسأله مورد بحث

شیخ طوسی گفته است: «هرگاه مردی همسرش را با يك صیغه، سه بار طلاق دهد، بدعت گذاشته و از نظر اکثر اصحاب ما (در صورت مهیا بودن شروط طلاق) يك طلاق واقع می‌شود. در میان فقهای شیعه برخی قایلند که اصلاً طلاقی واقع نمی‌شود. اهل ظاهر و علی (علیه السلام) این عقیده را دارند. طحاوی از محمد بن اسحاق نقل کرده، که يك طلاق واقع می‌شود و روایت شده که عقیده ابن عباس و طاووس مطابق عقیده شیعه بوده است. شافعی گفته است: اگر مردی، همسرش را در دوران پاکی - که هنوز با او آمیزش نکرده - دو یا سه بار در يك دفعه و یا در دفعات متعدد - طلاق دهد، کار مباحی انجام داده و محذوری ندارد و طلاق واقع می‌شود و در میان صحابه، عبدالرحمن بن عوف بر این عقیده است. از حسن بن علی (علیه السلام) هم این عقیده را روایت کرده‌اند. در میان تابعین نیز ابن سیرین و در میان فقها احمد و اسحاق و ابو ثور این عقیده را دارند. گروهی گفته‌اند: اگر مردی زنش را در يك پاکی بعد از حیض - در يك دفعه و یا در دفعات متعدد - دو یا سه بار طلاق دهد، مرتکب فعل حرام شده و معصیت کرده است. در میان صحابه، علی (علیه السلام)، عمر، ابن عمر، ابن مسعود، ابن عباس و در میان فقها، ابو حنیفه و اصحابش و مالک بر این عقیده‌اند. البته گفته‌اند: اگر چه مرتکب فعل حرام شده اما طلاق واقع می‌شود». {قال الشيخ الطوسي: «إذا طلقها ثلاثاً بلفظ واحد، كان مبدعاً و وقعت واحدة عند تكامل الشروط عند أكثر أصحابنا، وفيهم من قال: لا يقع شيء أصلاً وبه قال علي عليه السلام وأهل الظاهر، وحكى الطحاوي عن محمد بن إسحاق أنه تقع واحدة كما قلناه، وروي أن ابن عباس و طاووساً كانا يذهبان إلى ما يقوله الإمامية. وقال الشافعي: فإن طلقها ثنتين أو ثلاثاً في طهر لم يجامعها فيه، دفعة أو متفرقة كان ذلك مباحاً غير محذور ووقع. وبه قال في الصحابة عبد الرحمان بن عوف، ورووه عن الحسن بن علي عليهما السلام، وفي التابعين ابن سيرين، وفي الفقهاء أحمد وإسحاق وأبو ثور. وقال قوم: إذا طلقها في طهر واحد ثنتين أو ثلاثاً دفعة واحدة، أو متفرقة، فعل محرماً وعصى وأثم، ذهب إليه في الصحابة علي عليه السلام، وعمر، وابن عمر، وابن مسعود، وابن عباس، وفي الفقهاء أبو حنيفة وأصحابه ومالك، قالوا: إلا أن ذلك واقع». طوسی، ابو جعفر محمد بن حسن، الخلاف، مصحح: علی خراسانی - سید جواد شهرستانی - مهدی طه نجف - مجتبی عراقی، ناشر: دفتر انتشارات اسلامی

وابسته به جامعه مدرسین حوزه علمیه، قم، سال نشر: ۱۴۰۷ هـ.ق، چاپ: اول، ج ۲، تعداد جلد: ۶، کتاب طلاق، مسأله ۳}.

ابن رشد می‌گوید: «جمهور فقهای کشورهای اسلامی برآنند که حکم طلاق دادن با لفظ «سه بار»، مثل حکم سه بار طلاق دادن است و اهل ظاهر و گروهی گفته‌اند: حکم آن، حکم يك بار طلاق دادن است و لفظ «سه بار»، در آن تأثیری ندارد». {قال ابن رشد: «جمهور فقهاء الأمصار على أنّ الطلاق بلفظ الثلاث حكمه حكم الطلقة الثالثة، وقال أهل الظاهر وجماعة: حكمه حكم الواحدة ولا تأثير للفظ في ذلك»}. ابن رشد، بداية المجتهد، بی‌نا، بیروت، بی‌تا، ج ۲، ص ۶۱}.

عبدالرحمن جزیری گفته است: «مرد آزاد می‌تواند همسرش را سه بار طلاق دهد و اگر کسی همسرش را در يك مرتبه، سه طلاقه کند یعنی این که به همسرش بگوید: «أنتِ طالقٌ ثلاثاً»، از نظر مذاهب چهارگانه و رأی جمهور، آنچه را برزبان آورده، برعهده‌اش است. اما برخی از مجتهدین، مانند طاووس، عکرمه، ابن اسحاق و در رأس آنها ابن عباس رضی الله عنهم با این دیدگاه مخالفت کرده‌اند». {وقال عبد الرحمان الجزيري: «يملك الرجل الحرّ ثلاث طلاقات، فإذا طلق الرجل زوجته ثلاثاً دفعة واحدة، بأن قال لها: أنت طالق ثلاثاً، لزمه ما نطق به من العدد في المذاهب الأربعة وهو رأي الجمهور، وخالفهم في ذلك بعض المجتهدين: كطاووس وعكرمة وابن إسحاق وعلى رأسهم ابن عباس رضي الله عنهم»}. جزیری، عبد الرحمن، الفقه على المذاهب الأربعة و مذهب أهل البيت وفقاً لمذهب أهل البيت عليهم السلام، تعداد جلد: ۵، ناشر: دار الثقلین، بیروت- لبنان، تاریخ نشر: ۱۴۱۹ هـ.ق، چاپ: اول، ج ۴، ص ۳۴۱}.

فقیه معاصر، وهبة الزحيلي فتاوی جمهور را چنین بیان کرده است: «فقهای مذاهب چهارگانه و اهل ظاهر اتفاق نظر دارند که اگر مردی به همسرش که هنوز با او آمیزش نکرده، بگوید: «أنتِ طالقٌ ثلاثاً»، آن زن سه طلاقه می‌شود؛ زیرا همه طلاقها بر زوجیت عارض شده، پس همه طلاقها واقع می‌شود. چنانچه به همسرش که با او آمیزش کرده نیز بگوید: «أنتِ طالقٌ ثلاثاً» حکم مسأله چنین است. همچنین اتفاق نظر دارند که اگر مردی به همسرش بگوید: «أنتِ طالقٌ، أنتِ طالقٌ، أنتِ طالقٌ» و بین این جملات فاصله باشد، زن سه طلاقه می‌شود، خواه شوهر، قصد تأکید داشته باشد و خواه قصد تأکید نداشته باشد؛ زیرا تأکید، خلاف ظاهر است و

اگر بگویید قصد تأکید داشتم، هر چند از نظر دینی تصدیق می‌شود اما مقتضای قضاوت این است که تأکید محسوب نشود. اما اگر بین آن جملات فاصله نباشد، در این صورت چنانچه قصد داشته باشد که با دو جمله اخیر، جمله اول را تأکید کند، يك طلاق واقع می‌شود؛ زیرا تأکید در کلام، از نظر شرع و ادبیات عرب، متداول است. اگر جملات را با قصد جمله جدید ادا کند و یا بدون هیچ قصدی آنها را ادا کند، در این صورت به دلیل عمل به ظاهر لفظ، سه طلاق واقع می‌شود. همچنین، اگر مرد به همسرش بگوید: «أنتِ طالقٌ، ثمّ طالقٌ، ثمّ طالقٌ» یا این جملات را با حرف عطف «واو» یا «فاء» تکرار کند، سه طلاق واقع می‌شود. {وقد بین فتاوی الجمهور، الفقیه المعاصر «وهبة الزحیلی» وقال: «اتفق فقهاء المذاهب الأربعة والظاهرية على أنه إذا قال الرجل لغير المدخول بها: «أنت طالق ثلاثاً» وقع الثلاث، لأنّ الجميع صادف الزوجية، فوقع الجميع، كما لو قال ذلك للمدخول بها. واتفقوا أيضاً على أنه إن قال الزوج لامرأته: «أنت طالق، أنت طالق، أنت طالق» وتخلل فصل بينها، وقعت الثلاث سواء أقصد التأکید أم لا، لأنّه خلاف الظاهر، وإن قال: قصدت التأکید صدق دیانة، لا قضاء. وإن لم يتخلل فصل، فإن قصد تأکید الطلقة الأولى بالأخیرتین، فتقع واحدة، لأنّ التأکید في الكلام معهود لغة وشرعاً، وإن قصد استئنافاً أو أطلق (بأن لم يقصد تأکیداً ولا استئنافاً) تقع الثلاث عملاً بظاهر اللفظ. وكذا تُطلق ثلاثاً إن قال: أنت طالق، ثمّ طالق، ثمّ طالق، أو عطف بالواو أو بالفاء». وهبة الزحیلی، الفقه الإسلامي وادلته، ج ۷، ص ۳۹۱-۳۹۲}.

آنچه بیان شد، نظرات جمهور فقهای اهل سنت بود که گروهی از صحابه و تابعین با آنها مخالفت کرده‌اند و شوکانی در «نیل الأوطار» اسامی تعدادی از آنها را آورده و چنین گفته است: «گروهی از اهل علم برآنند که طلاق پی در پی صحیح نیست، بلکه اگر چند طلاق پی در پی جاری شود، فقط يك طلاق واقع می‌شود. این مطلب را صاحب «البحر»، از ابو موسی، و بنابر روایتی از علی (علیه السلام)، ابن عباس، طاووس، عطاء، جابر بن زید، هادی، قاسم، باقر، ناصر، احمد بن عیسی و عبدالله بن موسی بن عبدالله، و بنابر روایتی از زید بن علی نقل کرده است. گروهی از متأخرین از جمله ابن تیمیّه و ابن قیم و گروهی از محققان هم بر این عقیده‌اند. این مطلب را ابن مغیث در کتاب «الوثائق» از محمد بن وضاح نقل کرده است و همچنین نقل شده که گروهی از مشایخ قرطبه، مانند محمد بن بقی و محمد بن عبدالسلام و دیگران، مطابق

این نظر فتوا داده‌اند. این رأی را ابن منذر از اصحاب ابن عباس مانند عطاء، طاووس و عمر بن دینار نقل کرده و ابن مغیث نیز آن را در کتاب مزبور، از علی رضی الله عنه، ابن مسعود، عبدالرحمن بن عوف و زبیر حکایت کرده است. {وقد خالفهم جماعة من الصحابة والتابعين ذكر أسماء غير واحد منهم الشوكاني في «نيل الأوطار» وقال: ذهب طائفة من أهل العلم إلى أنّ الطلاق لا يتبع الطلاق بل يقع واحدة فقط. وقد حكى ذلك صاحب البحر عن أبي موسى ورواية عن علي عليه السلام وابن عباس و طاووس و عطاء و جابر بن زيد و الهادي والقاسم والباقر والناصر وأحمد بن عيسى، و عبد الله بن موسى بن عبد الله. ورواية عن زيد بن علي وإليه ذهب جماعة من المتأخرين منهم ابن تيمية وابن القيم وجماعة من المحققين، وقد نقله ابن مغیث في كتاب الوثائق عن محمد بن وضاح، ونقل الفتوى بذلك عن جماعة من مشايخ قرطبة كمحمد بن بقي ومحمد بن عبد السلام وغيرهما، ونقله ابن المنذر عن أصحاب ابن عباس كعطاء و طاووس وعمر بن دینار وحقاه ابن مغیث أيضاً في ذلك الكتاب عن علي (رضي الله عنه) وابن مسعود وعبد الرحمن بن عوف والزبير}. شوکانی، نيل الأوطار، ج ۶، ص ۲۳۱.

اینها نمونه‌ای بود از سخنان علمای اهل سنت که همگی نشان می‌دهند جمهور فقهای اهل سنت، بعد از عصر تابعین، با استدلال به دلایلی که بعدها نقل می‌کنیم، این گونه سه طلاقه کردن را نافذ دانسته‌اند و طلابه دار آنان در این عمل، عمر بن خطاب است که در مقابل دیدگان صحابه، این گونه سه طلاقه کردن را تنفیذ کرد. اما اگر کتاب و سنت بر خلاف این دیدگاه بود بایستی به آنچه که کتاب و سنت می‌گویند تمسک کرد.

اینک دیدگاه حق را در ضمن بیان چند موضوع، تقدیم می‌کنیم:

بررسی آیات وارده در این موضوع

خداوند فرموده است: «وَالْمُطَلَّقاتُ يَتَرَبَّصْنَ بِأَنْفُسِهِنَّ ثَلَاثَةَ قُرُوءٍ وَلَا يَحِلُّ لَهُنَّ أَنْ يَكْتُمْنَ مَا خَلَقَ اللَّهُ فِي أَرْحَامِهِنَّ إِنْ كُنَّ يُؤْمِنَنَّ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ وَبُعُولَتُهُنَّ أَحَقُّ بِرَدِّهِنَّ فِي ذَلِكَ إِنْ أَرَادُوا إِصْلَاحًا وَلَهُنَّ مِثْلُ الَّذِي عَلَيْهِنَّ بِالْمَعْرُوفِ وَاللرِّجَالِ عَلَيْهِنَّ دَرَجَةٌ وَاللَّهُ عَزِيزٌ حَكِيمٌ». {سوره بقره، آیه ۲۲۸. زنان مطلقه، باید به مقدار سه مرتبه عادت ماهانه دیدن (و پاک شدن) انتظار بکشند! و اگر به خدا و روز رستاخیز ایمان دارند، برای آنها حلال نیست که آنچه را خدا در

رحمهایشان آفریده، کتمان کنند و همسرانشان، برای بازگرداندن آنها (و از سرگرفتن زندگی زناشویی) در این مدت، سزاوارترند؛ در صورتی که (به راستی) خواهان اصلاح باشند و برای زنان، همانند وظایفی که بردوش آنهاست، حقوق شایسته‌ای قرار داده شده؛ و مردان بر آنان برتری دارند، و خداوند توانا و حکیم است}. این سخن خداوند که «وَأَلْهَنَ مِثْلَ الَّذِي عَلَيَّهِنَّ بِالْمَعْرُوفِ»، جمله جامعی است که حق آن را تنها يك مقاله نمی‌تواند ادا کند. این جمله تصریح می‌کند که بین زن و مرد حقوق متقابلی وجود دارد؛ به این معنا که هیچ عملی نیست که زن برای مرد انجام دهد، مگر آنکه مرد نیز بایستی عملی را در مقابل آن انجام دهد. بنابراین زن و مرد (در عرصه زندگی زناشویی) در حقوق و وظایف، مانند یکدیگر هستند. زندگی، شیرین نمی‌شود مگر این که هر يك احترام دیگری را داشته باشد و هر يك وظیفه‌اش را در قبال دیگری انجام دهد. بر زن واجب است که به تدبیر امور منزل و انجام کارهایی که به آن مربوط است پردازد و بر مرد هم واجب است که در خاج از منزل، برای کسب درآمد تلاش کند. این همان اصل ثابتی است که در زندگی زوجین وجود دارد و فطرت هم مؤید آن است. پیامبر اکرم (ص) امور زندگی را بین دخترش، فاطمه (سلام الله علیها) و همسرش، علی (علیه السلام) به همین نحو تقسیم کرد. {سبحانی، جعفر، الإنصاف في مسائل دام فیها الخلاف، ج ۲، ص ۶۸}.

خداوند می‌فرماید: «الطَّلَاقُ مَرَّتَانٍ فَمَسَاكٌ بِمَعْرُوفٍ أَوْ تَسْرِيحٌ بِإِحْسَانٍ وَلَا يَحِلُّ لَكُمْ أَنْ تَأْخُذُوا مِمَّا آتَيْتُمُوهُنَّ شَيْنًا إِلَّا أَنْ يَخَافَا أَلَّا يُقِيمَا حُدُودَ اللَّهِ فَإِنْ خِفْتُمْ أَلَّا يُقِيمَا حُدُودَ اللَّهِ فَلَا جُنَاحَ عَلَيْهِمَا فِيمَا افْتَدَتْ بِهِ تِلْكَ حُدُودُ اللَّهِ فَلَا تَعْتَدُوهَا وَمَنْ يَتَعَدَّ حُدُودَ اللَّهِ فَأُولَئِكَ هُمُ الظَّالِمُونَ». {سوره بقره، آیه ۲۲۹. طلاق، دو مرتبه است. پس مرد، باید به طور شایسته همسر خود را نگهداری کند (و آشتی نماید)، یا با نیکی او را رها سازد؛ و برای شما حلال نیست که چیزی از آنچه به آنها داده‌اید، پس بگیرید، مگر این که زن و شوهر، بترسند حدود الهی را برپاندارند. اگر بترسید که حدود الهی را رعایت نکنند، مانعی برای آنها نیست که زن، فدیة و عوض پردازد (و طلاق بگیرد). اینها حدود و مرزهای الهی است؛ از آن تجاوز نکنید! و هرکس از آن تجاوز کند، ستمگر است}.

در دوران جاهلیت، وقتی يك مرد عرب، همسرش را طلاق می‌داد، می‌توانست در دوره‌ی عده‌ی زن، به اورجوع کند، اما برای طلاق عدد معینی قرار نداشت. بنابراین ممکن بود مردی،

همسرش را صد بار طلاق دهد و دوباره رجوع کند و این باعث شده بود که زن، بازیچه‌ای در دست مرد باشد و با طلاق‌ها و رجوع‌های مکرر مرد، دچار آسیب‌ها و خسارت‌های فراوان شود. {سبحانی، جعفر، الإنصاف في مسائل دام فيها الخلاف، ج ۲، ص ۱۷۰}.

در برخی گزارش‌ها آمده است: مردی به همسرش گفت: هرگز با تو آمیزش نمی‌کنم و در عین حال همواره در بند من هستی و هیچ‌گاه نمی‌توانی با دیگری ازدواج کنی. زن به او گفت: چگونه چنین چیزی ممکن است؟ مرد گفت: تو را طلاق می‌دهم و وقتی عده طلاق در شرف تمام شدن بود، به تو رجوع می‌کنم. آنگاه تو را طلاق می‌دهم و دوباره رجوع می‌کنم و این کار را تا ابد ادامه می‌دهم. وقتی زن، این سخن مرد را شنید، نزد پیامبر (ص) آمد و از شوهرش شکایت کرد. آیه نازل شد که: «الطَّلَاقُ مَرَّتَانٍ»، {طبرسی، فضل بن حسن، مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ناشر: انتشارات ناصر خسرو، تهران، سال: ۱۳۷۲ ش، چاپ: سوم، ج ۱، ص ۳۲۸؛ بغوی، حسین بن مسعود، معالم التنزیل فی تفسیر القرآن، تحقیق: عبدالرزاق المهدی، ناشر: داراحیاء التراث العربی، بیروت، سال: ۱۴۲۰ ق، چاپ: اول، ج ۱، ص ۳۰۴-۳۲۸؛ آلوسی، سید محمود، روح المعانی فی تفسیر القرآن العظیم، تحقیق: علی عبدالباری عطیة، ناشر: دارالکتب العلمیه، بیروت، سال: ۱۴۱۵ ق، چاپ: اول، ج ۲، ص ۱۳۵؛ مغنیه، محمد جواد، تفسیر الکاشف، ناشر: دارالکتب الإسلامیة، تهران، سال: ۱۴۲۴ ق، چاپ: اول، ج ۱، ص ۳۴۶}. یعنی طلاقی که خداوند در آن رجوع را تشریح کرده، دو بار است و مرد در طلاق سوم نمی‌تواند رجوع کند، تا این که مرد دیگری با آن زن ازدواج کند؛ در این صورت است که چنانچه شوهر دوم، او را طلاق دهد، شوهر اول می‌تواند با او ازدواج کند. این است مفهوم این آیه: «فَإِنْ طَلَّقَهَا فَلَا تَحِلُّ لَهُ مِنْ بَعْدِ حَتَّى تَنْكِحَ زَوْجًا غَيْرَهُ، فَإِنْ طَلَّقَهَا فَلَا جُنَاحَ عَلَيْهِمَا أَنْ يَتَرَاجَعَا إِنْ ظَنَّا أَنْ يُقِيمَا حُدُودَ اللَّهِ وَتِلْكَ حُدُودُ اللَّهِ يُبَيِّنُهَا لِقَوْمٍ يَعْلَمُونَ»؛ {سوره بقره، آیه ۲۳۰}. اگر او را طلاق داد، از آن به بعد زن بر او حلال نخواهد بود؛ مگر این که همسر دیگری انتخاب کند. اگر (همسر دوم) او را طلاق داد، در صورتی که امید داشته باشند که حدود الهی را محترم می‌شمرند اشکالی ندارد که بازگشت کنند. اینها حدود الهی است که (خدا) آن را برای گروهی که آگاهند، بیان می‌کند. {خداوند می‌فرماید: «وَإِذَا طَلَّقْتُمُ النِّسَاءَ فَبَلَغْنَ أَجَلَهُنَّ فَأَمْسِكُوهُنَّ بِمَعْرُوفٍ أَوْ سَرَحوهُنَّ بِمَعْرُوفٍ وَلَا تُمْسِكُوهُنَّ ضِرَارًا لِيَتَعْتَدُوا وَ مَنْ يَفْعَلْ ذَلِكَ فَقَدْ ظَلَمَ نَفْسَهُ»؛ {سوره بقره،

آیه ۲۳۱. و هنگامی که زنان را طلاق دادید و به آخرین روزهای عده رسیدند، یا به طرز صحیحی آنها را نگاه دارید و یا به صورت پسندیده‌ای آنها را رها سازید! و هیچ گاه به سبب زیان رساندن و تعدی کردن، آنها را نگاه ندارید! و کسی که چنین کند، به خویشتن ستم کرده است}.

ما در اینجا با این که برای استدلال، فقط نیازمند آیه دوم بودیم، اما مجموع چهار آیه را ذکر کردیم تا در طی بحث از آنها بهره گیریم. در تفسیر عبارت «أَوْ تَسْرِيحٍ بِإِحْسَانٍ»، در میان مفسران دو دیدگاه وجود دارد:

دیدگاه اول

این عبارت به معنای عدم تعرض به زن تا هنگام پایان عده‌اش است. این دیدگاه را به چند وجه می‌توان توجیه کرد:

الف: مراد از تسریح به معروف که در آیه ۲۳۱ بقره آمده است، رجوع نکردن است. خداوند در این آیه فرموده است: «وَإِذَا طَلَقْتُمُ النِّسَاءَ فَابْلَغْنَ أَجَلَهُنَّ فَأَمْسِكُوهُنَّ بِمَعْرُوفٍ أَوْ سَرِّحُوهُنَّ بِمَعْرُوفٍ»؛ {سوره بقره، آیه ۲۳۱. هرگاه همسرانتان را طلاق دادید و به آخرین روزهای عده رسیدند، آنها را به نحو شایسته‌ای نگاه دارید یا رها کنید (رجوع نکنید)}. بنابراین بهتر است، تسریحی که پس از این آیه آمده است نیز به همین معنا (یعنی رجوع نکردن) حمل شود هر چند که در آیه بعد، با تعبیر دیگری آمده است؛ زیرا در يك آیه آمده است: «أَوْ تَسْرِيحٍ بِإِحْسَانٍ» و در آیه دیگر آمده است: «أَوْ سَرِّحُوهُنَّ بِمَعْرُوفٍ». ممکن است «معروف» و «احسان»، به يك معنا باشد؛ همچنان که در جای دیگری از «رجوع نکردن» با عبارت «أَوْ فَارِقُوهُنَّ» {سوره طلاق، آیه ۲}، تعبیر شده است. بنابراین، بهتر است که این عبارات، در تمامی این موارد به معنای رجوع نکردن باشد.

ب: مسأله طلاق سوم، بعد از جمله «أَوْ تَسْرِيحٍ بِإِحْسَانٍ» آمده است. در آنجا که خداوند می‌فرماید: «فَإِنْ طَلَّقَهَا فَلَا تَحِلُّ لَهُ مِنْ بَعْدِ حَتَّى تَتَّكِحَ زَوْجًا غَيْرَهُ»؛ بنابراین به ناچار بایستی جمله «أَوْ تَسْرِيحٍ بِإِحْسَانٍ» را به «رجوع نکردن» معنا کنیم تا باعث تکرار نشود.

ج: نمی‌توان جمله «أَوْ تَسْرِيحٍ بِإِحْسَانٍ» را به طلاق سوم تفسیر کرد؛ زیرا لازمه‌اش این است که جمله «فَإِنْ طَلَّقَهَا فَلَا تَحِلُّ لَهُ» به طلاق چهارم اشاره داشته باشد، در حالی که در اسلام

طلاق چهارمی نداریم. {وجوه سه گانه فوق را جصاص، احمد بن علی، در تفسیر خود (احکام القرآن)، ج ۱، ص ۳۸۹، ذکر کرده است}.

دیدگاه دوم

مراد از عبارت «أَوْ تَسْرِيحٌ بِإِحْسَانٍ»، طلاق سوم است، نه رجوع نکردن پس از طلاق دوم. بر این اساس، معنای آیه چنین می شود: «مرد پس از آن که همسرش را دوبار طلاق داد، بایستی درباره همسرش بیش از گذشته، اندیشه کند تا دریابد که پس از دوبار طلاق دادن، دوره در مقابلش قرار دارد: یکی این که او را به نحو شایسته‌ای نگاه دارد و ادامه زندگی دهد و دیگر این که او را با طلاق سومی که به جز در شرایط خاصی که در آیه بعد به آن اشاره شده و رجوعی در آن وجود ندارد، به نحو شایسته‌ای رها سازد»؛ و آن آیه بعد این است: «فَإِنْ طَلَّقَهَا فَلَا تَحِلُّ لَهُ مِنْ بَعْدُ حَتَّى تَنْكِحَ زَوْجًا غَيْرَهُ»، یعنی «اگر همسرش را طلاق سوم داد، تا وقتی مرد دیگری با او ازدواج نکند، نمی تواند به او رجوع کند». بنابراین، عبارت «أَوْ تَسْرِيحٌ بِإِحْسَانٍ» به طلاق سوم که در آن رجوعی نیست، اشاره دارد و مطابق این دیدگاه، تسریح با طلاق سوم محقق می شود نه با رجوع نکردن، آنچنان که قایلان دیدگاه اول می گفتند.

آنچه بیان شد خلاصه‌ای از این دو دیدگاه بود که هر یک، قایلی دارد. اما دو وجه اخیری که برای تأیید دیدگاه اول ذکر شد، قابل دفع است.

وجه دوم به این دلیل قابل دفع است که مانعی ندارد که يك چیز در ابتدا به نحو اجمال ذکر شود (که همان عبارت «أَوْ تَسْرِيحٌ بِإِحْسَانٍ» باشد)، سپس تفصیل آن بیاید که در آیه شریفه، جمله «فَإِنْ طَلَّقَهَا فَلَا تَحِلُّ لَهُ مِنْ بَعْدُ حَتَّى تَنْكِحَ زَوْجًا غَيْرَهُ»، بیان تفصیلی جمله «أَوْ تَسْرِيحٌ بِإِحْسَانٍ» است که در ابتدا به نحو اجمال بیان شده است. این جمله، بر حکمی مشتمل است که جمله مجمل، فاقد آن است و آن حکم عبارت است از: «حرمت زن بر مردی که او را سه بار طلاق داده، تا این که با مرد دیگری ازدواج کند.» در این صورت است که چنانچه شوهر دوم، با اختیار خود، او را طلاق دهد، شوهر سابق می تواند طی عقد جدیدی، او را به ازدواج خویش در آورد و هیچ يك از این جزئیات در عبارت «أَوْ تَسْرِيحٌ بِإِحْسَانٍ» وجود ندارد.

با این بیان، علت منتفی بودن وجه سوم هم روشن می شود؛ زیرا حمل عبارت «أَوْ تَسْرِيحٌ

بِإِحْسَانٍ» بر طلاق سوم، موجب نمی‌شود که عبارت «فَإِنْ طَلَّقَهَا فَلَا تَحِلُّ لَهُ مِنْ بَعْدُ...» به طلاق چهارم برگردد. با بیانی که داشتیم، معلوم می‌شود که این جمله تفسیر جمله اول است. {سبحانی، جعفر، الإنصاف في مسائل دام فيها الخلاف، ج ۲، ص ۷۳}.

علاوه بر این، روایاتی که از شیعه و سنی رسیده است مؤید دیدگاه دوم است: ابوزرین روایت کرده است که: «مردی نزد پیامبر (ص) آمد و پرسید: ای رسول خدا! با توجه به اینکه خداوند در این آیه فرموده: «طلاق دومرتبه است، پس مرد باید به طور شایسته همسر خود را نگهداری کند و یا با نیکی او را رها سازد». مرتبه سوم کدام است؟ رسول خدا (ص) فرمود: جمله «فَإِمْسَاكُ بِمَعْرُوفٍ أَوْ تَسْرِيحٍ بِإِحْسَانٍ» به مرتبه سوم اشاره دارد». {روی ابوزرین قال: «جاء رجل إلى النبي صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ فَقَالَ: يَا رَسُولَ اللهِ، أَرَأَيْتَ قَوْلَ اللهِ تَعَالَى: (الطَّلَاقُ مَرَّتَانٍ فَإِمْسَاكُ بِمَعْرُوفٍ أَوْ تَسْرِيحٍ بِإِحْسَانٍ) فَأَيْنَ الثَّلَاثَةِ؟ فَقَالَ رَسُولُ اللهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ: (فَإِمْسَاكُ بِمَعْرُوفٍ أَوْ تَسْرِيحٍ بِإِحْسَانٍ)». تفسیر قرطبی، ج ۳، ص ۱۲۸}. این روایت را ثوری و دیگران نیز از اسماعیل بن سمیع، از ابوزرین نقل کرده‌اند.

طبرسی، دیدگاه اول را به امام باقر (ع) و امام صادق (ع) نسبت داده، در حالی که سید بحرانی در تفسیر برهان، شش روایت از امامان اهل بیت نقل کرده که همگی دیدگاه دوم را تأیید می‌کنند. به هر حال، وجه اول و دوم قابل پاسخند. پاسخ وجه اول روشن است؛ زیرا تسریح، در هر سه مورد به معنای رها کردن است و اختلاف، تنها بر سر مصداق تسریح است و مانعی ندارد که مصداق آن در مورد بحث ما، طلاق باشد و در آن دو آیه دیگر، رجوع نکردن و همیشه اختلاف در مصداق، موجب اختلاف در مفهوم نیست. {سبحانی، جعفر، الإنصاف في مسائل دام فيها الخلاف، ج ۲، ص ۷۵}.

تا اینجا تفسیر این قسمت از آیه که فرمود: «الطَّلَاقُ مَرَّتَانٍ، فَإِمْسَاكُ بِمَعْرُوفٍ أَوْ تَسْرِيحٍ بِإِحْسَانٍ»، به پایان رسید. اینک تفسیر ادامه آیه بیان می‌کنیم: «وَلَا يَحِلُّ لَكُمْ أَنْ تَأْخُذُوا مِمَّا آتَيْتُمُوهُنَّ شَيْئًا إِلَّا أَنْ يَخَافَا أَلَّا يُقِيمَا حُدُودَ اللهِ فَإِنْ خِفْتُمْ أَلَّا يُقِيمَا حُدُودَ اللهِ فَلَا جُنَاحَ عَلَيْهِمَا فِيمَا افْتَدَتْ بِهِ تِلْكَ حُدُودُ اللهِ فَلَا تَعْتَدُوهَا وَمَنْ يَتَعَدَّ حُدُودَ اللهِ فَأُولَئِكَ هُمُ الظَّالِمُونَ»؛ {سوره بقره، آیه ۲۲۹}. و برای شما حلال نیست که چیزی از آنچه به آنها داده‌اید، پس بگیرد؛ مگر این که زن و شوهر، بترسند که حدود الهی را بر پا ندارند. اگر بترسید که حدود الهی را رعایت نکنند، مانعی

برای آنها نیست که زن، فدیة و عوض پردازد. اینها حدود و مرزهای الهی است؛ از آن تجاوز نکند! و هرکس از آن تجاوز کند، ستمگر است. این قسمت از آیه، در صدد بیان دو موضوع است:

۱- اگر مرد می‌خواهد همسرش را طلاق دهد، نباید از آنچه به او داده است چیزی را پس بگیرد: «وَلَا يَحِلُّ لَكُمْ أَنْ تَأْخُذُوا مِمَّا آتَيْتُمُوهُنَّ سَيِّئًا» و در آیه‌ای دیگر آمده است: «وَإِنْ أَرَدْتُمْ اسْتِبْدَالَ زَوْجٍ مَكَانَ زَوْجٍ وَآتَيْتُمْ إِحْدَاهُنَّ قِنطَارًا فَلَا تَأْخُذُوا مِنْهُ شَيْئًا أَتَأْخُذُونَهُ بُهْتَانًا وَإِثْمًا مُبِينًا»؛ {سوره نساء، آیه ۲۰. و اگر تصمیم گرفتید که همسر دیگری به جای همسر خود انتخاب کنید و مال فراوانی به او پرداخته‌اید، چیزی از آن را پس نگیرید! آیا برای باز پس گرفتن مهر زنان، به تهمت و گناه آشکار متوسل می‌شوید؟!}.

۲- خداوند مورد خاصی از این پس نگرفتن را استثنا کرده است و آن موردی است که زن از شوهرش منتفر باشد و نتواند با او زندگی کند، به طوری که این نفرت، موجب سرپیچی از فرمان خدا در مورد حقوق مرد شود و از طرف دیگر، مرد هم بترسد که بیش از آنچه زن، مستحق آن است عکس العمل نشان دهد؛ در این صورت است که زن می‌تواند از شوهرش تقاضای طلاق کند و در عوض به هر مقداری که مرد رضایت دارد به او بدهد. همچنان که مرد، می‌تواند عوضی را که خود زن به پرداختن آن راضی است، بگیرد. خداوند با اشاره به همین مطلب می‌فرماید: «فَإِنْ خِفْتُمْ أَلَّا يُقِيمَا حُدُودَ اللَّهِ فَلَا جُنَاحَ عَلَيْهِمَا فِيمَا افْتَدَتْ بِهِ...»؛ {سوره بقره، آیه ۲۲۹. اگر بترسید که حدود الهی را رعایت نکنند، مانعی نیست که زن فدیة و عوضی پردازد (و طلاق بگیرد)}.

تا اینجا تفسیر آیه ۲۲۹ از سوره بقره، پایان یافت. اینک تفسیر این آیه می‌پردازیم: «فَإِنْ طَلَّقَهَا فَلَا تَحِلُّ لَهُ مِنْ بَعْدِ حَتَّى تَنْكِحَ زَوْجًا غَيْرَهُ فَإِنْ طَلَّقَهَا فَلَا جُنَاحَ عَلَيْهِمَا أَنْ يَتَرَاجَعَا إِنْ ظَنَّا أَنْ يُقِيمَا حُدُودَ اللَّهِ وَ تِلْكَ حُدُودُ اللَّهِ يُبَيِّنُهَا لِقَوْمٍ يَعْلَمُونَ»؛ {سوره بقره، آیه ۲۳۰. اگر او را طلاق داد، از آن به بعد، زن بر او حلال نخواهد بود؛ مگر اینکه همسر دیگری انتخاب کند. اگر (همسر دوم) او را طلاق داد، ایرادی ندارد که بازگشت کنند؛ در صورتی که امید داشته باشند که حدود الهی را محترم می‌شمرند. اینها حدود الهی است که خدا آن را برای گروهی که آگاهند، بیان می‌کند}. خلاصه معنای آیه این است که: چنانچه مردی همسرش را سه بار طلاق دهد، دیگر آن زن بر او

حلال نیست تا این که مرد دیگری (محلل) به صورت صحیحی با او ازدواج کند، آنگاه چنانچه همسر دوم بمیرد یا زن را طلاق دهد و عده او هم پایان یابد شوهر اول می تواند برای بار دوم او را به عقد خود در آورد. محلل هم شروطی دارد که در کتب فقهی ذکر شده است.

اما آیه چهارم، یعنی این سخن خداوند که: «وَإِذَا طَلَّقْتُمُ النِّسَاءَ فَبَلَغْنَ أَجَلَهُنَّ...»، به تفسیر نیازی ندارد؛ زیرا مفهوم آن روشن است. آنچه بیان شد دیدگاه ما در مورد تفسیر آیات مربوط به این بحث بود. اینک به اصل بحث، یعنی حکم طلاق سوم می پردازیم و می گوئیم: پس از آشنایی با مفاد آیات فوق، معلوم می شود که کتاب و سنت، سه طلاق در یک مجلس را باطل می دانند و طلاق باید یکی پس از دیگری و میان آنها رجوع یا نکاح باشد؛ بنابراین اگر مردی، همسرش را با یک صیغه، سه طلاقه کند و یا در یک مجلس، صیغه طلاق را سه بار تکرار کند، سه طلاق واقع نمی شود اما اینکه این گونه طلاق دادن یک طلاق محسوب می شود (اگر چه سخن حقی است) از بحث ما خارج است. {سبحانی، جعفر، الإنصاف في مسائل فيها الخلاف، ج ۲، ص ۱۷۶}.

استدلال از طریق قرآن

بر این مطلب به چند وجه، می توان به قرآن استدلال کرد:

وجه اول

خداوند فرموده است: «الطَّلَاقُ مَرَّتَانٍ»، یعنی: «طلاق دو مرتبه است». این آیه در دو مطلب ظهور دارد:

الف: این حکم، شامل تمامی اقسام طلاق است؛ و اینکه بایستی بین طلاقها فاصله باشد، مختص به نوع خاصی از طلاق نیست، بلکه طبیعت طلاق با این حکم ملازمه دارد؛ زیرا «الف و لام» در واژه «الطلاق»، اگر «الف و لام» عهد نباشد، «الف و لام» استغراق است؛ بنابراین معنای آیه این می شود که: «كُلُّ الطَّلَاقِ مَرَّتَانٍ»، یعنی: «هرگونه طلاق دو مرتبه است» و طلاق سوم مرتبه ای دیگر است. و اگر چنین باشد، مفادش این است که طلاق مشروعی است که جدا جدا انجام شود؛ زیرا این مطلب اجماعی است که اگر به «مرات» بود، بایستی جدا جدا انجام

شود. {فخر رازی، محمد بن عمر، مفاتیح الغیب، ناشر: دار احیاء التراث العربی، بیروت، سال: ۱۴۲۰ ق، چاپ: سوم، ج ۶، ص ۱۰۳}.

ب: واژه «مَرَّتَان» که در آیه آمده است نشان می‌دهد که طلاق، باید پس از دیگری باشد نه یک دفعه و گرنه «مَرَّتَان» نمی‌شود، بلکه یک مَرّه و یک دفعه خواهد بود. به همین دلیل خداوند با واژه «مَرّه» آورده، تا بر کیفیت انجام طلاق و اینکه هر «مَرّه» یک بار طلاق است، دلالت کند، همچنان که در عربی واژه‌های «دفعه»، «کرّه»، «نزله» از نظر وزن و معنا و اعتبار مانند «مَرّه» هستند. براین اساس اگر مرد به همسرش بگوید: «أنت طالق ثلاثاً»، یعنی: «تو را سه بار طلاق دادم»، همسرش را سه بار یا دو بار، یکی پس از دیگری، طلاق نداده است، بلکه این گونه طلاق دادن فقط یک طلاق محسوب می‌شود و واژه «ثلاثاً» موجب تکرار طلاق نمی‌شود. شاهد بر این مطلب، فروع فقهی متعددی است که در آنها هیچ یک از فقها، قایل نشده که با ضمیمه کردن عددی به عدد یک، عمل تکرار می‌شود. مثلاً در «لعان» چهار شهادت شرط است و یک شهادت که با عدد چهار همراه شود، کافی نیست یا مثلاً در فصول اذان، شرط است که هر یک، دو بار تکرار شود و نمی‌توان هر فصل را یک بار گفت و در پایان هر فصل از واژه «مَرَّتین» استفاده کرد و اگر کسی در «قسامه» چنین بگوید که: «پنجاه بار قسم یاد می‌کنم که این فرد قاتل است»، سخنش، یک سوگند محسوب می‌شود و اگر کسی که می‌خواهد به زنا اقرار کند چنین بگوید: «چهار بار اقرار می‌کنم که زنا کرده‌ام»، یک اقرار به شمار می‌آید و به سه اقرار دیگر نیاز است و موارد دیگری که نشان می‌دهند عدد، جای تکرار عمل را نمی‌گیرد. این، معیاری کلی برای هر موردی است که در آن، عدد معتبر است. مانند رمی هفتگانه جمرات که نمی‌توان سنگ‌ها را یک باره رمی کرد؛ و مانند تکبیرهای پنج گانه یا هفت گانه (از نظر اهل سنت) قبل از قرائت نماز عید قربان و عید فطر، که نماز گزار نمی‌تواند در پایان یک تکبیر بگوید: «پنج مرتبه یا هفت مرتبه»؛ و مانند نماز جعفر طیار که ده و پانزده تسبیح دارد و نمی‌توان به یک تسبیح اکتفا کرد و در پایان آن گفت: «ده یا پانزده بار». تمامی مسائل فوق اتفاقی است و کسی در آنها مخالفت نکرده است. {سبحانی، جعفر، الإنصاف فی مسائل دام فیها الخلاف، ج ۲، ص ۷۸}.

از میان فقها، کسی را جز ابن حزم نمی‌شناسم که در این مطلب تردید کرده باشد. وی پنداشته که چه بسا این واژه در غیر معنایی که ما گفتیم استعمال شود. او چنین اظهار نظر کرده:

اما این که گفته‌اند: «معنای آیه «الطَّلَاقُ مَرَّتَانٍ» این است که: «طلاق باید یک بار پس از بار دیگر انجام شود»، سخن خطایی است، بلکه این آیه مانند آیه «نُؤْتِهَا أَجْرَهَا مَرَّتَيْنِ» است که واژه «مَرَّتَيْنِ»، به معنای «چند برابر» است و آیه مورد بحث هم در صدد آموزش کیفیت طلاق کمتر از سه طلاق است. {ابن حزم، المحلّی، ج ۱۰، ص ۱۶۸}.

سخن ابن حزم باطل است؛ زیرا واژه «مَرَّتَيْنِ» در آیه فوق، به دلیل وجود قرینه، به معنای مضاعف است؛ و اگر قرینه‌ای نبود، بایستی آن را بر معنای حقیقی اش حمل می‌کردیم، شاهدش این است که خداوند در خطاب به همسران پیامبر (ص) دو گونه سخن می‌گوید:

۱- «يَا نِسَاءَ النَّبِيِّ مَنِ يَاْتِ مِنْكُمْ بِفَاحِشَةٍ مُّبَيَّنَةٍ يُضَاعَفْ لَهَا الْعَذَابُ ضِعْفَيْنِ وَكَانَ ذَلِكَ عَلَى اللَّهِ يَسِيرًا»؛ {سوره احزاب، آیه ۳۰. ای همسران پیامبر! هر کدام از شما گناه آشکار و فاحشی مرتکب شود، عذاب او دو چندان خواهد بود؛ و این برای خدا آسان است}.

۲- «وَمَنْ يَفْتَنْتْ مِنْكُمْ لِيَلَهُ وَرَسُولِهِ وَتَعْمَلْ صَالِحًا نُؤْتِهَا أَجْرَهَا مَرَّتَيْنِ وَأَعْتَدْنَا لَهَا رِزْقًا كَرِيمًا»؛ {سوره احزاب، آیه ۳۱. و هرکس از شما برای خدا و پیامبرش خضوع کند و عمل صالح انجام دهد، پاداش او را دو چندان خواهیم داد و رزقی پر ارزش، برای او آماده کرده‌ایم}.

این سخن خداوند در آیه اول: «يُضَاعَفْ لَهَا الْعَذَابُ ضِعْفَيْنِ»، یعنی: «عذاب او دو چندان خواهد بود»، قرینه است بر این که مراد خداوند از واژه «مَرَّتَيْنِ»، در عبارت «نُؤْتِهَا أَجْرَهَا مَرَّتَيْنِ»، دادن اجر مضاعف است نه اجری پس از اجر دیگر. بنابراین استعمال واژه «مَرَّتَيْنِ» در یک مورد به معنای «دو چندان»، دلیل نمی‌شود که این واژه در دیگر موارد به همین معناست. {سبحانی، جعفر، الإنصاف في مسائل دام فيها الخلاف، ج ۲، ص ۱۷۹}.

جصاص گفته است: دلیل بر این که مراد خداوند از «مَرَّتَانِ» در آیه «الطَّلَاقُ مَرَّتَانِ» طلاق پس از طلاق دیگر و بیان حکم رجوع کردن در کمتر از سه طلاق می‌باشد، این است که خداوند فرمود: «الطَّلَاقُ مَرَّتَانِ»؛ و این عبارت اقتضا می‌کند که میان دو طلاق فاصله باشد؛ زیرا اگر مرد، همسرش را دو بار با هم طلاق دهد، درست نیست که گفته شود: «طَلَّقَهَا مَرَّتَيْنِ» یعنی او را دو بار طلاق داد. همچنین اگر مردی به کسی دو درهم بدهد، درست نیست که گفته شود: «اعطاه مَرَّتَيْنِ»، یعنی: «دو بار به او پرداخت کرد»، بلکه اگر بین پرداخت‌ها فاصله باشد، می‌شود گفت که پرداختن، دو بار انجام شده است. بنابراین اگر در موارد فوق، مسأله آن گونه است که

گفتیم، در مورد طلاق هم اگر حکم، به دو طلاق تعلق گرفته، نتیجه‌اش این است که چنانچه این حکم، در صورتی که مرد در یک نوبت دوبار طلاق دهد، همچنان باقی باشد، ذکر واژه «مرتین» در آیه، بی فایده است. با این بیان ثابت شد که ذکر واژه «مرتین» در آیه، امر به وقوع طلاق در دو زمان مختلف و نهی از جمع کردن بین دو طلاق، در یک زمان است. {جصاص، احمد بن علی، احکام القرآن، تحقیق: محمد صادق قمحاوی، ناشر: دار احیاء التراث العربی، بیروت، سال: ۱۴۰۵ ق، چاپ: اول، ج ۱، ص ۳۷۸-۳۷۹}.

پیامبر اکرم (ص) فرموده است: «لا طلاق إلا بعد نکاح»، و ایضا: «لا طلاق قبل نکاح»؛ {السنن الکبری، ج ۷، ص ۳۱۷-۳۲۱؛ المستدرک حاکم، ج ۲، ص ۲۴. هیچ طلاقى محقق نمی‌شود مگر پس از آنکه ازدواجی صورت پذیرد و هیچ طلاقى قبل از ازدواج، واقع نمی‌شود}. بنابراین پس از اجرای صیغه طلاق اول، ازدواجی وجود ندارد تا طلاق دوم روی آن انجام شود. تمام این مطالب در صورتی بود که مراد از سه طلاقه کردن، سه طلاق با یک صیغه باشد. اما چنانچه برای سه طلاقه کردن، صیغه طلاق در یک مجلس تکرار شود در این صورت ممکن است انسانهای ساده، فریب بخورند و گمان کنند که این گونه سه طلاقه کردن، بر آیه منطبق است. اما این گمان نیز از جهتی دیگر باطل است و آن این که: صیغه دوم و سوم طلاق صحیح نیستند؛ زیرا وقتی این دو صیغه اجرا می‌شود، موضوعی برای طلاق وجود ندارد؛ به دلیل این که طلاق برای قطع کردن ارتباط زوجیت است، در حالی که وقتی صیغه اول طلاق خوانده می‌شود، رابطه زوجیت قطع شده و دیگر زوجیت و رابطه قانونی وجود ندارد تا با صیغه دوم و سوم قطع شود. ممکن است گفته شود: مطلقه، پیوسته در بند و پیمان مرد می‌باشد و دارای حکم زوجیت است، بنابراین صیغه دوم و سوم تأثیر خود را دارند. این سخن هم مردود است؛ زیرا مراد از اینکه مطلقه، دارای حکم زوجیت است، چیست؟ اگر مراد این است که مرد، همچنان حق رجوع کردن دارد، این سخن درست است و به همین دلیل گفته شده زنی که به طلاق رجعی طلاق داده شده، در حکم زوجه است. یا بلکه زوجه است؛ چون مرد می‌تواند بنایی را که با طلاق ویران کرده، دوباره بازسازی کند. از این رو نیازی به خواندن صیغه ازدواج جدید نیست و این غیر از مدعا است. {سبحانی، جعفر، الإنصاف فی مسائل دام فیها الخلاف، ج ۲، ص ۸۰}.

اما اگر مراد از باقی ماندن حکم زوجیت برای زن مطلقه این است که صیغه طلاق اثری

نداشته و بنای زوجیت را نابود نکرده و حال زن، بعد و قبل از طلاق مساوی است، سخنی بر خلاف اصول صحیح است؛ زیرا چگونه ممکن است حال زن قبل و بعد از طلاق یکی باشد، در حالی که اگر مرد، تا پایان عده به او رجوع نکند، اجنبی شده و میانشان جدایی مطلق واقع خواهد شد. اینکه زن (قبل از رجوع کردن مرد به او) قابلیت طلاق دوم را داشته باشد، بر وجه دوم مبتنی است (که با بیان فوق مخالفت آن با اصول، روشن شد) نه بر وجه اول. به عبارت دیگر: طلاق آن است که مرد، علقه زوجیت بین خود و همسرش را قطع و او را از قید و بند خویش رها کند. بنابراین طلاق، بدون این علقه اعتباری اجتماعی محقق نمی‌شود و بدیهی است طلاق دادن زنی که طلاق داده شده و از قید و بند شوهر رهاست، معنا ندارد.

علاوه بر این، در اینجا اشکالی به صورتی که با يك صیغه، زن سه طلاقه شود وارد است و آن، اینکه: طلاق امری اعتباری است که با انشای طلاق دهنده محقق می‌شود و ماورای این اعتبار، واقعیتی ندارد. در مقابل آن، امور تکوینی‌اند که ورای ذهن و اعتبار دارای واقعیتند. حال اگر انشاء، یکی باشد، طبعاً مُنشأً هم یکی خواهد بود؛ بنابراین تعدد طلاق (مُنشأً) در گرو تعدد انشاء است در حالی که طبق فرض، بیشتر از يك صیغه انشاء نشده است. البته این اشکال در صورتی که صیغه طلاق سه بار تکرار شود، مثل این که مرد بگوید: «أنتِ طالقٌ، أنتِ طالقٌ، أنتِ طالقٌ» جاری نیست. {سبحانی، جعفر، الإنصاف في مسائل دام فیها الخلاف، ج ۲، ص ۸۱}.

خلاصه اینکه: با این نحوه سه طلاقه کردن، عدد خاصی که موضوع آیه بعدی است حاصل نمی‌شود: «فَإِنْ طَلَّقَهَا فَلَا تَحِلُّ لَهُ مِنْ بَعْدُ حَتَّى تَنْكِحَ زَوْجًا غَيْرَهُ». {یعنی اگر همسرش را طلاق داد، بر آن مرد حلال نیست تا این که با مرد دیگری ازدواج کند}؛ زیرا تعدد طلاق در گرو این است که بین دو طلاق، پیوند ازدواجی محقق شود، هر چند این پیوند از طریق رجوع کردن مرد به زن باشد و چنانچه بین دو طلاق چنین پیوندی روی ندهد، صحبت از طلاق، به سخن بیهوده شبیه است.

سماك گفته است: ازدواج عبارت است از گرهی که بسته می‌شود و طلاق آن را باز می‌کند. بر این اساس چگونه ممکن است گرهی که هنوز بسته نشده، باز شود؟! {السنن الكبرى، ج ۷، ص ۳۲۱}.

خلاصه اینکه: اگر مردی به همسرش بگوید: «أنتِ طالقٌ» گویی به او گفته: «گرهی را که

بین من و تو بود، باز کرده. این عقد را فسخ نمودم و ریسمانی را که هر يك از ما را به دیگری مرتبط می‌کرد پاره کردم». بنابر این وقتی مرد، عقدی را که بینشان بوده است، فسخ یا گره را باز و ریسمان زوجیت را قطع کرد، چگونه می‌تواند برای بار دوم و سوم عقد را فسخ، گره را باز و ریسمان زوجیت را قطع کند؟ چه عقدی در این شریعت پاك یا در دیگر شرایع و قوانین وجود دارد که یکی است ولی می‌توان آن را دو یا سه بار فسخ کرد؟ مگر این که عقد جدیدی محقق شود و در نتیجه امکان فسخ دیگری فراهم آید و این فسخ، فسخ عقد دیگری باشد. {محمد، حامد الفقی، نظام الطلاق في الإسلام، ص ۷۲}.

وجه دوم

خداوند فرموده است: «فِإِمْسَاكَ بِمَعْرُوفٍ أَوْ تَسْرِيحٍ بِإِحْسَانٍ»؛ {سوره بقره، آیه ۲۲۹}. باید به طور شایسته همسر خود را نگهداری کند، یا با نیکی او را رها سازد. پیشتر گفتیم که در تفسیر این قسمت از آیه، دو قول وجود دارد. برخی از مفسران این قیمت را به قسمت قبلی آیه، یعنی عبارت «الطلاق مرتان» بر می‌گردانند و برخی دیگر به طلاق سوم که در آیه بعد می‌آید. ما دیدگاه صحیح را در این زمینه بیان کردیم و گفتیم که این بخش از آیه نشان می‌دهد که به هر تقدیر، طلاق سوم باطل است. اما اینکه در فرض اول، طلاق سوم باطل است؛ زیرا معنای این بخش از آیه این می‌شود که هر مرتبه که طلاق محقق می‌شود، بایستی یکی از این دو چیز را به دنبال داشته باشد: نگهداری زن به طرز شایسته و یا رها کردن او به طرز شایسته. {سبحانی، جعفر، الإنصاف في مسائل دام فيها الخلاف، ج ۲، ص ۸۲}.

ابن کثیر می‌گوید: اگر همسرت را يك بار یا دو بار طلاق دادی، تا وقتی که عده‌اش تمام نشده، مخیری که او را به قصد اصلاح و احسان، بر گردانی یا اینکه رها کنی تا پس از تمام شدن عده‌اش، بدون این که در حقش ستمی روا داری به نحو شایسته‌ای از او جدا شوی. {ابن کثیر، اسماعیل بن عمر تفسیر القرآن العظیم، تحقیق: محمد حسین شمس الدین، ناشر: دار الکتب العلمیه، بیروت، سال: ۱۴۱۹ ق، چاپ: اول، ج ۱، ص ۵۳}. همچنانکه ملاحظه می‌شود، این تفسیر با سه طلاقه کردن دفعی یعنی سه طلاقی که میانشان هیچ يك از دو مورد فوق فاصله نیفتاده و صیغه طلاق به صورت: «أَنْتِ طَالِقٌ ثَلَاثًا» یا «أَنْتِ طَالِقٌ، أَنْتِ طَالِقٌ، أَنْتِ طَالِقٌ» جاری

شده تفاوت بسیار دارد.

شوکانی گفته است: تحقق طلاق سوم، مشروط به وقوع آن در حالی است که مرد بتواند (قبل از طلاق سوم) همسرش را نگه دارد و چنانچه مرد تنها پس از رجوع کردن، بتواند همسرش را نگه دارد، طلاق سوم صحیح نیست و اگر این شرط در طلاق سوم لازم است، در طلاق دوم هم لازم است. {شوکانی، نیل الاوطار، ج ۶، ص ۲۳۴}.

اما اینکه در فرض دوم هم، طلاق سوم باطل است به این دلیل است که این بخش از آیه اگر چه به طلاق سوم مربوط است و نسبت به طلاق اول و دوم ساکت است، اما گفتیم که مضمون برخی از آیات بدون اینکه بین طلاق اول، دوم یا سوم فرقی وجود داشته باشد، بر احکام و ویژگی های مطلق طلاق دلالت دارد. بنابراین کسی که همسرش را طلاق داده است، پس از آن می تواند دو کار را که خداوند تعیین کرده انجام دهد: «وَإِذَا طَلَّقْتُمُ النِّسَاءَ فَبَلَغْنَ أَجَلَهُنَّ فَأَمْسِكُوهُنَّ بِمَعْرُوفٍ أَوْ سَرِّحُوهُنَّ بِمَعْرُوفٍ»؛ {سوره بقره، آیه ۲۳۱}. و هنگامی که زنان را طلاق دادید و به آخرین روزهای عده رسیدند، یا به گونه پسندیده ای آنها را نگاه دارید و یا به گونه پسندیده ای آنها را رها سازید}.

بنابراین شوهر پس از طلاق همسرش می تواند دو کار انجام دهد:

۱- نگاه داشتن به شیوه پسندیده.

۲- رها ساختن زن به شیوه پسندیده.

خلاصه این که این دو امر از لوازم طبیعت طلاق است که قابلیت رجوع را دارد. این مطلب، بیشتر، موقعی روشن می شود که بدانیم عبارت «فَبَلَغْنَ أَجَلَهُنَّ» در آیه فوق از قیود غالبی است؛ و گرنه لازم است مرد از همان ابتدا که همسرش را طلاق داد، به یکی از دو امر مبادرت کند. اما اینکه خداوند اقدام به این کار را به زمان خاصی (یعنی آخرین روزهای عده) اختصاص داده، به این دلیل است که آتش خشم مردی که خشم بر او مستولی شده، پس از گذشت مدتی از زمان و تفکر در مورد همسرش فروکش می کند و در این زمان مورد خطاب قرار می گیرد که می توانی به یکی از دو امر فوق مبادرت ورزی؛ و گرنه طبیعت این حکم شرعی، یعنی نگاه داشتن به شیوه پسندیده یا رها ساختن زن به شیوه پسندیده، اقتضا می کند که این حکم از زمانی که صیغه طلاق جاری می شود تا زمانی که عده زن به پایان می رسد، جاری باشد. {سبحانی، جعفر،

الإِنصاف في مسائل دام فيها الخلاف، ج ۲، ص ۸۳}. بر این اساس این بخش از آیه دلالت دارد که سه طلاقه کردن دفعی، باطل است و با کیفیت مشروع طلاق مخالف می‌باشد. البته دلالت این بخش از آیه بر قول اول، از خود آن استفاده می‌شود و دلالت آن بر قول دوم، با کمک آیات دیگر است.

وجه سوم

سخن خداوند که فرمود: «فَطَلَّقُوهُنَّ لِعِدَّتِهِنَّ». این سخن خداوند که: «الطَّلَاقُ مَرَّتَانٍ» یعنی: «طلاق دو مرتبه است» در مورد طلاق است که در آن رجوع جایز است. بنابراین طلاق باین همچون طلاق زنی که هنوز با او آمیزش نشده و طلاق زن یائسه سالخورده و غیر اینها، خارج می‌شود. از طرف دیگر این آیه ۱، سوره طلاق که: «إِذَا طَلَّقْتُمُ النِّسَاءَ فَطَلَّقُوهُنَّ لِعِدَّتِهِنَّ وَأَحْصُوا الْعِدَّةَ» {سوره طلاق، آیه ۱. هر زمانی که خواستید زنان را طلاق دهید، در زمان عدّه آنها را طلاق دهید و حساب عدّه را نگه دارید}، دلالت دارد که باید عدّه نگه دارند و حساب آن را داشته باشند و فرقی نمی‌کند که بگوییم «لام» در «لِعِدَّتِهِنَّ» برای ظرفیت است و معنای آن «فی عدَّتِهِنَّ» است، یا به معنای غایت و معنای آن «لغایة أن يعتدّدن» می‌باشد؛ زیرا به هر حال این آیه بر این دلالت دارد که از ویژگیهای طلاق رجعی، عدّه نگه داشتن و حساب عدّه را داشتن است و این ویژگی به جز با فاصله افتادن بین طلاق اول و دوم، محقق نمی‌شود؛ زیرا اگر مرد در یک نوبت همسرش را دو طلاقه کند، یعنی بین طلاق اول و دوم فاصله نباشد، طلاق اول، بدون عدّه و نگه داشتن حساب عدّه خواهد بود؛ همچنین اگر مرد در یک دفعه همسرش را سه طلاقه کند، یعنی بین طلاقها فاصله‌ای نباشد، در این صورت طلاق اول و دوم، بدون عدّه و نگه داشتن حساب آن خواهد بود و ائمه اهل بیت (ع) برای بطلان چنین طلاقی به آیه فوق استدلال کرده‌اند. {سبحانی، جعفر، الإِنصاف في مسائل دام فيها الخلاف، ج ۲، ص ۸۴}.

صفوان جمّال روایت کرده که مردی به امام صادق (ع) عرض کرد: همسرم را در یک مجلس سه بار طلاق داده‌ام، حکمش چیست؟ امام (ع) فرمود: باطل است. سپس فرمود: آیا کتاب خدا را نخوانده‌ای که می‌فرماید: ای پیامبر (ص)! هرگاه همسران را طلاق دادید، در زمان عدّه آنها را طلاق دهید. شاید خداوند بعد از این، وضع تازه‌ای فراهم کند! سپس فرمود: هر چه با

کتاب و سنت مخالف باشد، به کتاب و سنت برگردانده می‌شود. {روى صفوان الجمال عن أبي عبد الله عليه السلام: أن رجلاً قال له: إنني طَلَّقت امرأتي ثلاثاً في مجلس واحد؟ قال: «ليس بشيء»، ثم قال: «أما تقرأ كتاب الله: (يا أَيُّهَا النَّبِيُّ إِذَا طَلَّقْتُمُ النِّسَاءَ فَطَلِّقُوهُنَّ لِعَدَّتِهِنَّ إِلَى قَوْلِهِ سُبْحَانَهُ: لَعَلَّ اللَّهُ يُحَدِّثُ بَعْدَ ذَلِكَ أَمْرًا) ثم قال: كلما خالف كتاب الله والسنة فهو يرد إلى كتاب الله والسنة». قرب الاسناد، ص ۳۰؛ شيخ حرعاملی در وسائل الشیعه، ج ۱۵، باب ۱۹ از ابواب مقدمات طلاق، حدیث ۲۵، روایت کرده است.}

وجه چهارم

سخن خدا که فرموده است: «لَعَلَّ اللَّهُ يُحَدِّثُ بَعْدَ ذَلِكَ أَمْرًا»، اگر سه طلاق کردن در یک مجلس صحیح بود، جمله «لَعَلَّ اللَّهُ يُحَدِّثُ بَعْدَ ذَلِكَ أَمْرًا»، یعنی: «شاید خدا، بعد از این وضع تازه‌ای فراهم کند»، بی فایده بود؛ زیرا پس از طلاق سوم، میان مرد و زن جدایی می‌افتد و کار به جای باریک می‌کشد؛ به طوری که زندگی مجدد مرد با زن، به جز با ازدواج زن با مرد دیگر و طلاق او، حاصل نخواهد شد، در حالی که ظاهر این عبارت نشان می‌دهد که مقصود، حل مشکل زن و مرد از طریق رجوع و یا عقد در دوران عدّه است. {سبحانی، جعفر، الإنصاف في مسائل دام فيها الخلاف، ج ۲، ص ۸۵}.

استدلال به سنت

تا اینجا حکم مسأله را از دیدگاه قرآن بررسی کردیم. در مورد سنت هم بایستی بگوییم که رسول اکرم (ص) چنین طلاق‌ی را بازی با قرآن به شمار آورده است:

۱- نسایی از محمد بن لبید نقل کرده که به رسول خدا (ص) خبر دادند مردی همسرش را در یک مجلس، سه طلاقه کرده است. پیامبر (ص) با شنیدن این خبر با عصبانیت برخاست و فرمود: ایلعب بکتاب الله و أنا بین أظهرکم؟! آیا در زمانی که من میان شما هستم، با کتاب خدا بازی می‌کند؟! این کلام رسول خدا (ص) به قدری با جدیت بیان شد که مردی برخاست و گفت: ای رسول خدا (ص) او را نکشم؟! {أخرج النسائي عن محمود بن لبید قال: «أخبر رسول الله عن رجل طلق امرأته ثلاث تطليقات جميعاً، فقام غضبان ثم قال: ایلعب بکتاب الله وأنا بین

أظهركم!؟ حتى قام رجل وقال: يا رسول الله ألا أقتله؟». سنن نسایی، ج ۶، ص ۱۴۲؛ سیوطی، عبدالرحمن بن ابی بکر، الدر المنثور فی تفسیر المأثور، ناشر: کتابخانه آیه الله مرعشی نجفی، قم، سال: ۱۴۰۴ ق، چاپ: اول، ج ۱، ص ۲۸۳}. شایان ذکر است که محمود بن لیبید صحابی کوچکی بوده که روایاتی از پیامبر (ص) شنیده است؛ شاهدش این است که احمد بن حنبل با سندی صحیح از او نقل کرده که: رسول خدا (ص) نزد ما آمد و نماز مغرب را در مسجد ما با ما خواند. وقتی نماز تمام شد فرمود: «ارکعوا هاتین الرکعتین فی بیوتکم للسبحة بعد المغرب»؛ {مسند احمد بن حنبل، ج ۵، ص ۴۲۷}. این دو رکعت را در منازلتان به عنوان نافله مغرب بخوانید}. ممکن است مردی که طبق حدیث مزبور همسرش را سه طلاق کرده، «رکانه» باشد که در حدیث دوم از او سخن خواهیم گفت.

ملاحظه می‌کنیم که پیامبر (ص) این نوع از طلاق را بازی با کتاب خدا وصف می‌کند و با شنیدن این موضوع، آثار خشم در چهره‌اش نمودار می‌شود. با این وصف آیا ممکن است این گونه طلاق دادن صحیح باشد؟! بر فرض که محمود بن لیبید از پیامبر (ص) چیزی را شنیده، همچنانکه ابن حجر در «فتح الباری» ادعا کرده؛ اما به هر حال او از صحابه است و با توجه به این که از نظر فقهای اهل سنت تمامی صحابی عادلند، بدون شك مراسیل آنها حجت است. {فتح الباری، ج ۹، ص ۳۱۵، با این حال گفته است: رجال او موثق هستند و در کتاب دیگرش موسوم به «بلوغ المرام» ص ۲۲۴ گفته است: راویان او موثق هستند. و شوکانی در نیل الاوطار، ج ۶، ص ۲۲۷ از ابن کثیر نقل کرده است که اسناد او خوب است}.

۲- ابن اسحاق از عکرمه و او از ابن عباس نقل کرده است که: رکانه همسرش را در یک مجلس، سه بار طلاق داد. زن به شدت غمگین شد. رسول خدا (ص) از رکانه پرسید همسرت را چگونه طلاق دادی؟ رکانه در پاسخ گفت: در یک مجلس سه بار طلاق دادم. پیامبر (ص) فرمود: این گونه طلاق، یک طلاق محسوب می‌شود، پس اگر بخواهی می‌توانی به او مراجعه کنی. {روی ابن اسحاق، عن عکرمه، عن ابن عباس قال: «طلَّقَ رِکَانَةَ زَوْجَتِهِ ثَلَاثًا فِي مَجْلَسٍ وَاحِدٍ، فَحَزَنَ عَلَيْهَا حَزَنًا شَدِيدًا، فَسَأَلَهُ رَسُولُ اللَّهِ: كَيْفَ طَلَّقْتَهَا؟ قَالَ: طَلَّقْتُهَا ثَلَاثًا فِي مَجْلَسٍ وَاحِدٍ. قَالَ: إِنَّمَا تِلْكَ طَلْقَةٌ وَاحِدَةٌ فَارْتَجِعْهَا». بدایة المجتهد، ج ۲، ص ۶۱، دیگران نیز این حدیث را نقل کرده‌اند، مانند: ابن قیّم در «اغاثة اللفهان»، ص ۱۵۶ و سیوطی، عبدالرحمن بن ابی بکر، در

«الدر المنثور» ج ۱، ص ۲۷۹}.

در حدیث فوق، سؤال کننده، رکانه بن عبدیزید بوده است. امام احمد بن حنبل با سند صحیح از ابن عباس نقل کرده است که: رکانه بن عبد یزید، از خاندان بنی مطلب، همسرش را در يك مجلس، سه بار طلاق داد. این موجب شد که همسرش به شدت محزون شود. ابن عباس می گوید. پیامبر (ص) از او پرسید: همسرت را چگونه طلاق دادی؟ در پاسخ گفت: سه طلاقه کردم. پیامبر (ص) پرسید: آیا در مجلس واحد این کار را کردی؟ رکانه عرض کرد: آری. پیامبر (ص) فرمود: این گونه طلاق يك طلاق محسوب می شود. پس اگر بخواهی می توانی مراجعه کنی. این جریان موجب شد تا ابن عباس به وقوع طلاق، پس از پاکی از حیض معتقد شود. { روی الإمام أحمد باسناد صحیح عن ابن عباس قال: «طَلَّقَ رَكَانَةَ بْنَ عَبْدِ يَزِيدِ أَخُو بَنِي مَطْلَبٍ امْرَأَتَهُ ثَلَاثًا فِي مَجْلِسٍ وَاحِدٍ، فَحَزَنَ عَلَيْهَا حَزْنًا شَدِيدًا، قَالَ: فَسَأَلَهُ رَسُولُ اللَّهِ: كَيْفَ طَلَّقْتَهَا؟ قَالَ: طَلَّقْتُهَا ثَلَاثًا. قَالَ، فَقَالَ: فِي مَجْلِسٍ وَاحِدٍ؟ قَالَ: نَعَمْ. قَالَ: فَإِنَّمَا تِلْكَ وَاحِدَةٌ فَأَرْجِعْهَا إِن شِئْتَ. قَالَ: فَأَرْجِعْهَا، فَكَانَ ابْنُ عَبَّاسٍ يَرَى إِتْمَا الطَّلَاقِ عِنْدَ كُلِّ طَهْرٍ». مسند احمد بن حنبل، ج ۱، ص ۲۶۵}.

دلایل صحت سه طلاقه کردن در یک نوبت

قایلان به جواز سه طلاقه کردن در یک نوبت - با يك صیغه یا سه صیغه جدا از هم - به قرآن، سنت و اجماع استدلال کرده اند:

اما استدلال آنها به قرآن

- ۱- استدلال به آیه: «أَوْ تَسْرِيحٍ بِإِحْسَانٍ» {سوره بقره، آیه ۲۲۹} که شامل سه طلاقه کردن در يك نوبت می شود.
- ۲- استدلال به آیه: «وَإِنْ طَلَّقْتُمُوهُنَّ مِنْ قَبْلِ أَنْ تَمْسُوهُنَّ». {سوره بقره، آیه ۲۳۷}.
- ۳- استدلال به آیه: «لَا جُنَاحَ عَلَيْكُمْ إِنْ طَلَقْتُمُ النِّسَاءَ مَا لَمْ تَمْسُوهُنَّ». {سوره بقره، آیه ۲۳۶}.
- ۴- استدلال به آیه: «وَالْمُطَلَّقاتُ مَتَاعٌ بِالْمَعْرُوفِ». {سوره بقره، آیه ۲۴۱}.

در هیچ يك از آیات فوق، بین وقوع يك يا دو و يا سه طلاق در يك مجلس فرقی گذاشته نشده است. برخی به استدلال فوق چنین پاسخ داده‌اند که: این آیات عمومات و مطلقاتی هستند که با ادله حاکی از ممنوعیت طلاق بیش از یکی در يك نوبت، تخصیص خورده یا مقید می‌شوند. {شوکانی، نیل الأوطار، ج ۶، ص ۲۳۲}.

اما بهتر است که به این استدلال این گونه پاسخ داده شود که شرط تمسک به اطلاق يك سخن، آن است که متکلم در مقام بیان باشد، نه در مقام اهمال و اجمال. مثلاً اگر متکلم در مقام بیان حکم طبیعت چیزی باشد، مثل این که بگوید: «الغنم حلال»، یعنی: گوشت گوسفند حلال است. «و الخنزیر حرام» یعنی: «گوشت خوک حرام است»، در این صورت نمی‌توان به اطلاق این سخن تمسک کرد و گفت: گوشت گوسفند نجاست خوار و یا غصبی نیز حلال است. در علم اصول بیان شده که تمسک به اطلاق، سه شرط دارد: شرط اول این است که متکلم در مقام بیان آن جهتی باشد که ما درصدد استنباط حکم آن هستیم؛ در این صورت اگر متکلم ساکت بود، می‌توان به اطلاق کلامش تمسک کرد. اما اگر متکلم درصدد بیان آن جهت نبود، نمی‌توان به اطلاق سخنش تمسک کرد. آیات فوق هم از این قبیل است؛ زیرا این آیات درصدد بیان مطالب دیگری هستند. آیه نخست درصدد بیان آن است که زن سه طلاقه برای همیشه بر شوهرش حرام است، تا این که مرد دیگری با او ازدواج کند.

آیه دوم درصدد بیان حکم مطلقه قبل از لمس و امثال آن است و آیه سوم و چهارم درصدد بیان این هستند که زنان مطلقه دارای حق مخصوصی به نام متاع هستند. این مطالب با جواز سه طلاقه کردن در يك نوبت متفاوت است و به آن ربطی ندارند. حقیقت این است که بستن باب اجتهاد از اواسط قرن هفتم تا به حال، موجب افول استنباط در جامعه اهل سنت شده است و گرنه برای مجتهدی که به اصول فقه تسلط داشته باشد، ضعف این گونه استدلال‌ها پوشیده نیست. {سبحانی، جعفر، الإنصاف في مسائل دام فیها الخلاف، ج ۲، ص، ۸۸}.

استدلال به سنت

کسانی که به جواز سه طلاقه کردن در يك مجلس معتقدند، به سنت نیز استدلال کرده‌اند:

۱- روایت فاطمه بنت قیس: ابن حزم از طریق یحیی بن ابی کثیر روایت کرده است که: ابو سلمة بن عبدالرحمن به من خبر داد که فاطمه بنت قیس به او گفته که شوهرش ابن حفص بن مغیره مخزومی او را در يك مجلس، سه طلاقه کرده و آنگاه به یمن رفته است. با پخش این خبر، خالد بن ولید به همراه گروهی، در خانه میمونه، امّ المؤمنین، خدمت رسول خدا (ص) رسیدند و عرض کردند: ابن حفص، همسرش را در يك مجلس سه طلاقه کرده. آیا هنوز نفقه زن بر عهده آن مرد است؟ رسول خدا (ص) فرمود: لیس لها نفقة و علیها العدة؛ آن زن نفقه ندارد و باید عده نگه دارد. اگر سه طلاقه کردن در يك مجلس کار درستی نبود، بایستی پیامبر (ص) آن را گوشزد می کرد. { «روی ابن حزم من طریق یحیی بن ابی کثیر: أخبرني أبو سلمة بن عبد الرحمن، أنّ فاطمة بنت قيس أخبرته أنّ زوجها ابن حفص بن المغيرة المخزومي طلقها ثلاثاً، ثمّ انطلق إلى اليمن، فانطلق خالد بن الوليد في نفر فأتوا رسول الله صَلَّى الله عليه وآله وسلم في بيت ميمونة أمّ المؤمنين فقالوا: إنّ ابن حفص طلق امرأته ثلاثاً فهل لها من نفقة؟ فقال رسول الله صَلَّى الله عليه وآله وسلم: «ليس لها نفقة، وعليها العدة». ابن حزم، المحلّي، ج ۱۰، ص ۱۷۲. }

نقد استدلال

ابن حزم، این روایت را به گونه صحیحی نقل نکرده است؛ زیرا احمد بن حنبل در مسندش با سند خویش از فاطمه بنت قیس نقل کرده که گفت: من نزد ابی عمرو بن حفص بن مغیره بودم که شوهرم در همان مجلس، مرا دو بار طلاق داد. سپس هنگامی که پیامبر (ص)، علی را به یمن روانه کرد او نیز با علی به یمن رفت و در آنجا مرا برای مرتبه سوم طلاق داد. { «أنّ ابن حزم نقل الرواية على غير وجهها، «فقد روی أحمد في مسنده بسنده عن فاطمة بنت قيس، قالت: كنت عند أبي عمرو بن حفص بن المغيرة، وكان قد طلقني تطليقتين، ثمّ إنّه سار مع علي إلى اليمن حين بعثه رسول الله صَلَّى الله عليه وآله وسلم فبعث بتطليقتي الثالثة». مسند احمد، ج ۷، ص ۵۶۳، حدیث ۲۶۷۸۹. } در سنن دارقطنی به سندش از ابی سلمة بن عبدالرحمن از فاطمه بنت قیس نقل کرده که به او گفته: همسر ابی عمرو بن حفص بن مغیره بودم که شوهرم مرا طلاق سوم داد. ابی سلمه می گوید: من تصور کردم که زن، نزد رسول خدا آمد و از او در مورد جواز خارج شدنش از خانه سؤال کرد. { «في سنن الدارقطني بسنده عن أبي سلمة بن عبد

الرحمن عن فاطمة بنت قيس أنها أخبرته أنها كانت عند أبي عمرو بن حفص بن المغيرة، فطلقها آخر ثلاث تطليقات، فزعمت أنها جاءت رسول الله فاستفتته في خروجها من بيتها». سنن دارقطني، ج ۴، ص ۲۹، كتاب طلاق، حديث ۸۰}. خلاصه این که آنچه این دو محدث نقل کرده‌اند نشان می‌دهد که طلاقها در يك مجلس نبوده است و ابن حزم در ذکر متن حدیث غفلت کرده است.

۲- حدیث عایشه: ابن حزم از طریق بخاری از عایشه نقل کرده است که گفت: مردی همسرش را سه طلاقه کرد. سپس زن، با مرد دیگری ازدواج کرد و شوهر دوم او را طلاق داد. از رسول خدا (ص) سؤال شد که آیا این زن می‌تواند با شوهر اول ازدواج کند؟ حضرت فرمود: «نه، تا این که شوهر دوم همانند شوهر اول با او آمیزش کند». همچنانکه ملاحظه می‌شود پیامبر (ص) این سؤال را بی مورد ندانست و این گونه طلاق را مردود نشمرد و چنانچه این کار جایز نبود بایستی بیان می‌کرد. {روی ابن حزم عن طريق البخاري عن عائشة أم المؤمنين قالت: إن رجلاً طلق امرأته ثلاثاً فتزوجت فطلق، فسئل رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم أتحلّ للأول؟ قال: «لا حتى يذوق عسيلتها كما ذاق الأول»، فلم ينكر عليه الصلاة والسلام هذا السؤال، ولو كان لا يجوز لأخبر بذلك. ابن حزم، المحلى، ج ۱۰، ص ۱۷۱}.

نقد استدلال

اگر نگوئیم که از روایت استفاده می‌شود، طلاقها در زمانهای مختلف واقع شده، ظاهر روایت نیز نشان نمی‌دهد که طلاقها در مجلس واحد بوده است. شاهد این ادعا، طلاقهایی است که در عصر رسول خدا (ص) واقع می‌شده. در عهد رسول خدا (ص) و ابی بکر و دو سال اول خلافت عمر، سه طلاق در يك مجلس، يك طلاق محسوب می‌شده است. {«أن الرواية غير ظاهرة في أن التطليقات كانت مجتمعة لو لم نقل أنها ظاهرة في المتفرقة، بشهادة وقوع الطلاق في عصر رسول الله، وقد كان الطلاق على عهد رسول الله وأبي بكر وسنتين من خلافة عمر طلاق الثلاث واحدة»}. صحيح مسلم، ج ۲، باب طلاقهای سه گانه، حدیث ۱۵}.

۳- حدیث سهل: سهل بن سعد ساعدی روایت کرده است که: زبیر عجلانی و همسرش نزد رسول خدا (ص) آمدند تا ملاعنه کنند. چون ملاعنه کردند، مرد گفت: اگر زن را نگه دارم، معلوم

می‌شود که به او تهمت زده‌ام؛ بنابراین او را سه بار طلاق دادم. (فهی طالق ثلاثاً) وقتی پیامبر (ص) این سخن را شنید، فرمود: تو راهی برای زندگی با همسرت نداری. { (روی سهل بن سعد الساعدي قال: لاعن رسول الله بين الزبير العجلاني وزوجته، فلما تلاعنا، قال الزوج: إن أمسكتها فقد كذبت عليها، فهی طالق ثلاثاً، فقال النبي صَلَّى الله عليه وآله وسلم: لا سبيل لك عليها). سنن بیهقی، ج ۷، ص ۳۲۸}.

عجلانی هنگامی همسرش را سه طلاقه کرد که زمان طلاق نبود؛ از این رو پیامبر (ص)، حکم طلاق را برای او بیان کرد که پس از ملاعنه نمی‌تواند طلاق دهد، اما در باره تعداد طلاق چیزی نفرمود. اگر این گونه سه طلاقه کردن حرام و بدعت بود، حضرت گوشزد می‌کرد.

نقد استدلال

استدلال فوق استدلال عجیبی است؛ زیرا اگر مرد با همسرش ملاعنه کند، برای همیشه بر او حرام می‌شود. { «مذاهب چهارگانه اهل سنت اتفاق نظر دارند که زوجین با ملاعنه بر هم حرام ابدی می‌شوند و مرد نمی‌تواند با همسرش زندگی کند حتی اگر سخنی را که گفته تکذیب کند، مگر مذهب حنفی که مطابق این مذهب، اگر مرد سخن خویش را تکذیب کند، زن بر او حلال می‌شود». وهبة الزحيلي، الفقه الإسلامي وادلته، ج ۷، ص ۱۷۷}، بنابراین موضوعی برای ازدواج و طلاق باقی نمی‌ماند. از آنجا که این مرد، حکم اسلامی را (که با لعان، از همسرش جدا شده و نیازی به طلاق نیست) نمی‌دانست؛ به خیال اینکه هنوز همسرش است، مطابق رسم جاهلیت او را سه طلاقه کرد. از سخن پیامبر (ص) (پس از ملاعنه) فهمیده نمی‌شود که سه طلاقه کردن او را تأیید کرده است، بلکه سخن پیامبر (ص) که فرمود: «تو راهی برای زندگی با همسرت نداری» به حرمت ابدی زن بر مرد اشاره دارد و این ربطی به تأیید این گونه سه طلاقه کردن ندارد.

استدلال به اجماع

قایلین به صحت سه طلاقه کردن در يك مجلس، به اجماع استدلال کرده و گفته‌اند: طلاق به گونه‌ای که در قرآن وارد شده، منسوخ شده است. عینی در «عمدة القاری» گفته است:

اگر کسی بگوید: دلیل این نسخ چیست؛ زیرا عمر که نمی‌تواند نسخ کند و بعد از پیامبر (ص) چگونه نسخ ممکن است؟ در پاسخ می‌گوییم: وقتی عمر، در گفتگو با صحابه این مطلب را بیان کرد و کسی انکار نکرد، مسأله اجماعی می‌شود و برخی از مشایخ ما نسخ به اجماع را جایز دانسته‌اند؛ به این صورت که اجماع مانند نص، موجب یقین است؛ پس می‌شود با آن نسخ صورت گیرد. از طرف دیگر حجیت اجماع از حجیت خبر مشهور قوی‌تر است، پس اگر با خبر مشهور، نسخ صورت می‌گیرد، با اجماع به طریق اولی است. اگر کسی بگوید: این اجماع بر نسخ، اجماعی از پیش خودشان است، بنابراین آنها نمی‌توانسته‌اند چنین اجماعی داشته باشند، در پاسخ می‌گوییم: ممکن است نصی به دست آنان رسیده که موجب نسخ شده ولی آن نص به دست ما نرسیده است. {«قال العيني في «عمدة القارئ»: «فإن قلت: ما وجه هذا النسخ وعمر لا ينسخ؟ وكيف يكون النسخ بعد النبي صَلَّى اللهُ عليه وآله وسَلَّمَ؟ قلت: لما خاطب عمر الصحابة بذلك فلم يقع إنكار صار إجماعاً، والنسخ بالإجماع جَوْزُهُ بعض مشايخنا بطريق أن الإجماع موجب علم اليقين كالنص، فيجوز أن يثبت النسخ به، والإجماع في كونه حجة أقوى من الخبر المشهور، فإذا كان النسخ جائزاً بالخبر المشهور فجوازهُ بالإجماع أولى. فإن قلت: هذا إجماع على النسخ من تلقاء أنفسهم، فلا يجوز ذلك في حقهم. قلت: يحتمل أن يكون ظهر لهم نصٌ أوجب النسخ، ولم ينقل إلينا ذلك». عيني، عمدة القارئ، ج ۲۰، ص ۲۲۲}.

نقد استدلال

چگونه می‌توان ادعای اجماع کرد در حالی که روایات متواتری وارد شده که در عهد رسول خدا (ص)، ابو بکر و دو سال ابتدای خلافت عمر، سه طلاق در يك مجلس، يك طلاق محسوب می‌شده است. با نصوصی این چنین و وجود مخالفان بسیاری در این مسأله و اعتقاد بسیاری از صحابه و تابعین بر این که سه طلاقه کردن در يك مجلس صحیح نیست، چگونه می‌توان ادعای اجماع کرد؟ اما سکوت صحابه (هنگام گفتگوی عمر با آنها در مورد چنین طلاق) کاشف از وجود نصی که بر نسخ دلالت کند نیست؛ زیرا از آنجا که مسأله، مورد ابتلای عموم مردم بوده است، اگر نصی در این زمینه وجود داشت، آن را بیان می‌کردند و قطعاً از گذشتگان به آیندگان می‌رسید. چگونه ممکن است نصی وجود داشته باشد، ولی در عصر رسول

خدا (ص) و عصر خلیفه اول و دو سال اول حکومت خلیفه دوم، مخفی مانده باشد؟! {سبحانی، جعفر، الإنصاف في مسائل دام فيها الخلاف، ج ۲، ص ۹۱}.

نتیجه گیری

زنی که سه بار طلاق داده شده باشد، سه طلاقه نامیده می شود. سه طلاق از نظر فقه اهل تشیع در يك مجلس صحیح نیست، بلکه باید در سه مجلس باشد. در زمان پیامبر اکرم (ص) سه طلاق به لفظ واحد و در مجلس واحد، يك طلاق محسوب می شد و پس از ایشان نیز، صحابه آن حضرت بر آن اجماع داشتند تا زمان عمر که وی این حکم را تغییر داد و آن را سه طلاق مقرر داشت. خدای متعال در سوره بقره، آیه ۲۲۹ می فرماید: «الطلاق مرتان...» طلاق که رجوع و بازگشت دارد، دو مرتبه است. از این آیه استفاده می شود که دو یا سه طلاق در يك مجلس انجام نمی پذیرد و باید در جلسات متعددی واقع شود. این حکم از نظر اهل تشیع مورد قبول است؛ ولی در میان اهل تسنن اختلاف نظر وجود دارد.

کتابنامه

-
- آلوسی، سید محمود، *روح المعانی فی تفسیر القرآن العظیم*، تحقیق: علی عبدالباری عطیة، ناشر: دارالکتب العلمیه، بیروت، سال: ۱۴۱۵ق، چاپ: اول.
- ابن حزم الاندلسی، محمد بن علی بن احمد، *المحلّی، دار الآفاق الجدیدة*، بیروت، بی تا.
- ابن کثیر، اسماعیل بن عمر، *تفسیر القرآن العظیم*، تحقیق: محمد حسین شمس الدین، ناشر: دار الکتب العلمیه، بیروت، سال: ۱۴۱۹ق، چاپ: اول.
- احمد بن حنبل، *المسند*، دار الفکر، بیروت، بی تا.
- بغوی، حسین بن مسعود، *معالم التنزیل فی تفسیر القرآن*، تحقیق: عبدالرزاق المهدي، ناشر: داراحیاء التراث العربی، بیروت، سال: ۱۴۲۰ق، چاپ: اول.
- البیهقی، احمد بن الحسین، *السنن الکبری*، دار المعرفة، بیروت، ۱۴۰۶هجرى.
- جزیری، عبد الرحمن، *الفقه علی المذاهب الأربعة و مذهب أهل البيت وفقاً لمذهب أهل البيت علیهم السلام*، تعداد جلد: ۵، ناشر: دار الثقّلین، بیروت- لبنان، تاریخ نشر: ۱۴۱۹هـ ق، چاپ: اول.
- جصاص، احمد بن علی، *احکام القرآن*، تحقیق: محمد صادق قمحاوی، ناشر: دار احیاء التراث العربی، بیروت، سال: ۱۴۰۵ق، چاپ: اول.
- الحاکم النیسابوری، محمد بن عبد الله، *المستدرک علی الصحیحین*، دار الفکر بیروت، بی تا.
- الدارقطنی، علی بن عمر، *السنن دارقطنی*، المدینة المنورة، ۱۳۸۶هجرى.
- سبحانی، جعفر، *الإنصاف فی مسائل دام فیها الخلاف*، تعداد جلد: ۳، ناشر: مؤسسه امام صادق علیه السلام، قم- ایران، تاریخ نشر: ۱۴۲۳هـ ق، چاپ: اول.
- سیوطی، عبدالرحمن بن ابی بکر، *الدر المثور فی تفسیر المأثور*، ناشر: کتابخانه آیه الله مرعشی نجفی، قم، سال: ۱۴۰۴ق، چاپ: اول.

الشوکانی، محمد بن علی بن محمد، نیل الأوطار، دار الکتب العلمیة، بیروت، بی تا.
شیخ حرعاملی، محمد بن الحسن، وسائل الشیعة، دار احیاء التراث العربی، بیروت،
۱۴۰۳ هجری.

طبرسی، فضل بن حسن، مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ناشر: انتشارات ناصر خسرو، تهران،
سال: ۱۳۷۲ ش، چاپ: سوم.

طوسی، ابو جعفر محمد بن حسن، الخلاف، مصحح: علی خراسانی - سید جواد شهرستانی -
مهدی طه نجف - مجتبی عراقی، ناشر: دفتر انتشارات اسلامی وابسته به جامعه مدرسین حوزه
علمیه قم، سال نشر: ۱۴۰۷ هـ ق، چاپ: اول.

العسقلانی، احمد بن علی بن حجر، فتح الباری، دار احیاء التراث العربی، بیروت، بی تا.
عینی، محمود بن احمد الحنفی، عمدة القاری فی شرح صحیح البخاری، طبع مصر، بی تا.
فخر رازی، محمد بن عمر، مفاتیح الغیب، ناشر: دار احیاء التراث العربی، بیروت، سال:
۱۴۲۰ ق، چاپ: سوم.

القرطبی، محمد بن رشد، بدایة المجتهد، دار المعرفة، بیروت، ۱۴۰۳ هجری.
مغنیة، محمد جواد، تفسیر الکاشف، ناشر: دار الکتب الإسلامیة، تهران، سال: ۱۴۲۴ ق، چاپ: اول.
النسائی، ابو عبدالرحمن احمد بن شعیب، السنن، دار الفکر، بیروت، ۱۳۴۸ هجری.
وهبة الزحیلی، الفقه الإسلامی وادلته، دار الفکر، دمشق، ۱۴۱۷ هجری.